

بلومر

جامعه‌شناسی نامتعارف

نگارش: ح. ا. تنهایی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

دریای تنهایی - بهمن برنا

۱۳۹۸

فهرست

۵	فهرست
۷	به جای پیش گفتار
۳۵	هستی‌شناسی
۷۱	روش‌شناسی طبیعت‌گرایانه‌ی فروود به زمین
۱۱۳	ایستایی‌شناسی اجتماعی
۱۶۱	پویایی‌شناسی اجتماعی
۲۱۱	شرح و نقد ناقدین بازادایم تفسیری (بلومر، مید، وبر)
۲۴۵	کتاب‌نامه

به جای پیش گفتار

بلومر: جامعه‌شناسی نامتعارف

روایت‌های بی‌واسطه از مدرنیسم و پسا مدرنیسم^۱ هربرت جورج بلومر

روایت مرینی^۲

مُرینی (2009) از شارحین و نیز از دانشجویان سابق استاد بلومر، شرحی قابل توجه از چرایی مہجور ماندن دستگاہ نظری بلومر دارد که منجمد قبل از خواندن شرح مرینی بر همین باور بودم. من نیز مانند مرینی معتقدم بلومر - بر شرح تفاوت پارادایمی خود از دیگر جامعه‌شناسان کوشید تا اصطلاحات برساخته‌ی خودش، به معرف دقیق نقاط عزیمت نظری بلومر از دیگر جامعه‌شناسان است را جایزین بسیاری از اصطلاحات جامعه‌شناختی متعارف کند تا بدین وسیلہ در این مرزبندی و نقطه‌ی عزیمت خود از جامعه‌شناسان پیشین، یا به اصطلاح جامعه‌شناسان متعارف، تأکید کرده

^۱ Distinguished professor

^۲ Morreini, 2009, 320.

باشد و دستگاه نظری خود را معطل و نیازمند مفاهیمی از دیگر پارادایم‌هایی که مورد نقد وی بودند نسازد. به دیگر سخن، بلومر همان اصطلاحات متعارف جامعه‌شناسان مانند ساخت یا سیستم را به کار برد، ولی نه به معنایی پارادایمی یا مکتبی که چنین عواملی تعیین‌کننده‌ی رفتار انسان باشد، بلکه این اصطلاحات را به این معنا به کار برد تا نقطه عزیمت پارادایمی خود را نشان دهد: که انسان محصول عواملی چون ساخت و سیستم و نیروهای جبری درونی نیست، موضوع اصلی در نظریه‌ی استاد، تفسیر انسان از ساخت، سیستم یا موقعیت زندگی و بازسازی یا بازتولید آن توسط مردم واقعی در موقعیت است: یعنی کنش پیوسته^۱، که توسط واحدهای کنیدن یا واحد کنشگری^۲ رخ می‌دهد. بدین معنا، رینی به سیاق خود بلومر، دیگر جامعه‌شناسان که عموماً خارج از پارادایم رنیر و د. مدل پارادایم عوامل‌گرایی قرار می‌گیرند را جامعه‌شناس سنتی یا متعارف^۳ می‌نامد. مرینی به دنبال این شرح و برای نشان دادن نقطه‌ی عزیمت نظری وی، بلومر را جامعه‌شناس نامتعارف^۴ خواند. به نظر من این که دستگاه نظری بلومر در میان دانشجویان سطحی‌نظر جامعه‌شناسی کمتر شناخته شده است و در میان دیگر جامعه‌شناسان تازگی دارد کاربرد اصطلاح «جامعه‌شناس نامتعارف» را موجه می‌کند، اما خود بلومر، تا آنجایی که من دیده‌ام، همیشه در برابر رویکرد پارادایمی جامعه‌شناسان غیر تفسیری، یا به اصطلاح خودش، جامعه‌شناسان عوامل‌گرا به وی رویکرد آن‌ها را رویکرد جامعه‌شناسی متعارف می‌نامید، رویکرد خود و انسان‌ساز هربرت مید را رویکرد هم‌کنشگرایی نمادی می‌خواند. البته شرح مفصل این بحث را در متن این کتاب خواهید دید.

بنابراین عنوان این کتاب پیش روی که در آغاز (دستگاه نظری هربرت هرج بلومر) بود را به زیرعنوان کتاب تبدیل کردم و از شرح مرینی، عنوان فعلی (بلومر: جامعه‌شناسی نامتعارف) را الهام گرفتم تا کنایه‌ی تلخ کم‌خوانی و بدفهمی پارادایم تفسیری به ویژه در ایران را یادآور شده باشم، و تلخی این بدفهمی از ادبیات

این اصطلاح قبلاً واحد کنیدن ترجمه شده بود، زین پس به واحد کنشگری تغییر می‌یابد Joint Action

Acting Units

Conventional

Non-conventional

جامعه‌شناسی تفسیری توسط راهروان و دانشجویان جامعه‌شناسی، که در تمام طول تدریس دانشگاهی‌ام با رگ و پوست و استخوان تحمل کردم را به یادگار گذاشته باشم؛ بلومر جامعه‌شناسی نامتعارف به ویژه در ایران، یعنی بلومر با درکی تازه و مفاهیم و اصطلاحاتی تازه‌تر و متفاوت در باب جامعه، در برابر خیل وسیع جامعه‌شناسان پیشین و متعارف.

از این به اصطلاح مفاهیم نامتعارف در دستگاه نظری بلومر، یکی مفهوم کنش پیوسته و دیگری واحد کنشگری است که دربرگیرنده‌ی بسیاری از اصطلاحات خاص و مبهم است. دستگاه نظری بلومر است که بنابر نوشتار خود بلومر^۱، بسیاری همین مفهوم را آغازین و کلیدی را درست درک نکرده‌اند و دستگاه نظری وی را نامتعارف و گاه ناجامع‌ش‌خانی دانستند. به همین دلیل در این سخن آغازین مایلم تا در باب کنش پیوسته، یا به تعبیر رسمی‌تر، کنش تحت‌اللفظی آن، کنش مفصل‌بندی‌شده^۲، که مهم‌ترین مفهوم کلیدی در دستگاه نظری بلومر است، درک خودم به عنوان دانشجوی حضوری و مستقیم وی در آخرین روزی که پرثمرش، که روزها و چندسالی در کلاس درس او، در اتاق کار او و در گفته‌ها و پرسش و پاسخ‌هایی که هنگام استقبال و بدرقه‌ی او در دانشگاه و شهر سن‌دیگو از من و اموخته‌ام را در همین نخستین سطور تقدیم خوانندگان این کتاب کنم، باشد تا مطالب پیش روی، درست‌تر تعبیر شوند و از نامتعارف بودن عمدی اصطلاحات در دستگاه نظری بلومر تعبیری درست و آشنا فراهم گردد.

برخی از این آموزه‌ها، در جای‌جای کارهای مکتوب بلومر موجود هستند و من کوشش نموده‌ام تا در حد توان آن‌ها را برگردان کنم و نشان دهم، اما برای برخی از نکات قابل توجه در کارهای او، که من بر حسب شانس تاریخی خودم، دانشجوی او شدم و آن‌ها را با کوشش و پرسش دریافتم، شاید هیچ کلام آشکاری در ادبیات به جای مانده از بلومر پیدا نشود، ولی به عنوان یکی از آخرین نسل از شاگردان بلومر، و کسی که چندین سال، و هر سال و هر ماه و هر هفته، روزها و ساعت‌های زیادی را با

^۱ Blumer, 1969

^۲ Joint Action

وی و شاگرد و همکار صمیمی او، پرفسور پال جی کمپسی^۱، گذرانیده‌ام و نکات زیادی از آنان یاد گرفتم، برخی از آن‌ها را در پایان‌نامه‌ی دکترای خود آوردم و به امضای او که استاد راهنمای من بود و نیز به امضای پرفسور کمپسی که استاد مشاور من بود رسید. برخی مفاهیم را نیز در کارهای مکتوب در ایران به یادگار گذاشته‌ام و مطمئن هستم که در هیچ جای دیگری به چاپ نرسیده‌اند، زیرا آن مطالب، پرسش‌هایی بودند که به ذهن من خطور می‌کردند و بلومر پاسخی برای من ارائه می‌داد و من یادداشت برمی‌داشتم، (مانند تأیید تبار نظری وبر و سیمل در نوشته‌های او و اسنادش مید). امید است این یادگارهای متعددی که من آن‌ها را در این چندساله فراهم کردم، برمتأفانه مورد غفلت بسیاری از همکاران و دانشجویان من قرار گرفته است و به مراتب مورد غفلت دانشجویان آن‌ها نیز، که مطمئن هستم سرانجام روزی روزگاری در تالیف جامعه‌شناسی، به پای آن‌ها نوشته خواهد شد، اما ذکر کوتاه برخی از آنان، در ایامی چند سال از روزگار، برای دانشجویان و همکاران شنوای این یادگارها، شاید مفید افتد.

روایت من

برخی نکات که من از او یاد گرفتم روایت من در حضور استاد است و در هیچ کجای دیگر به صورت آشکار مکتوب نشده است، دست‌کم تا آن ایام و تا آن جایی که من مطلع هستم. یکی، نظریه‌ی اجتماعی‌شدن از بود، شرحی که من در تطبیق آن با نظریه‌ی فرم و مارکس ساختم، و در کتاب حاضر من در آن نیز در مقایسه با آنان در فصل یکم همین کتاب آورده‌ام و در رساله‌ی دکتری من با استغای بلومر به ثبت رسیده است.^۲ دوم بازپروری مدل مکاتب عوامی و تفسیری است، سیوه‌ای که آن را در جاهای مختلفی ذکر کرده‌ام (درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی، ۱۳۷۲، ۱۳۹۴؛ و جامعه‌شناسی نظری، ۱۳۸۲، ۱۳۹۸). نکته‌ی دیگر بازپروری نظریه

^۱ Paul J. Campisi

^۲ Tanhaei, 1981

^۳ چاپ‌های اول و آخر ذکر شده‌اند.

همسازی و ساختارشُدگی وی در قالب نظریه‌ی چارچوب است و به‌کارگیری مفهوم تحلیلی دیالکتیک، که برخی مستندات مکتوب آن در این نوشتار آمده‌اند. اما آن‌چه در این جا مایلیم حتماً گفته شود اشاره به سه ویژگی در مفهوم کنش پیوسته است که در کارهای وی به روشنی دیده شده‌است و به آن‌ها اشعار کامل داشت و همیشه تأکیدی فراوان بر آن‌ها می‌کرد، ولی بسیاری از دیدن درست آن هنوز غافل مانده‌اند. بلومر مایل به استفاده و به‌کارگیری اصطلاح خُرد و کلان نبود و اعتقاد داشت کاربست این اصطلاحات تنها به مخدوش‌سازی واقعیت اجتماعی تام می‌انجامد، زیرا واقعیت اجتماعی، واقعیتی تام و جامعه‌ای است، حال در هرسطحی که رخ دهد. کنش پیوسته به عنوان یک چارچوب، تبیین‌کننده‌ی همین نکته‌ی حساس در اصطلاحات پارادایمی وی بود. من این نکات را در سه بند خلاصه می‌کنم:

- (۱) کنش پیوسته به عنوان برسازی کنش جمعی؛
 - (۲) کنش پیوسته به عنوان واقعیتی نمادی؛
 - (۳) کنش پیوسته به عنوان چارچوبی در سنت و سامان.
- اکنون اجازه دهید هرکدام از این سه بند را کمی روشن کنم.

۱- کنش پیوسته به عنوان برسازی کنش

اصطلاح کنش پیوسته‌ی بلومر برآیندی از تالیق نظریه‌ی دیالکتیک بازنگر خود در نظریه‌ی مید، احتساب عمل‌گرایانه در کاربرد نظریه‌ی پرگمتیستی دیویی، مفهوم فرایندی بودن واقعیت در نظریه‌ی وایتهد و اصطلاح انتخاب در نظریه‌ی اگزیستنسیالیسم است که در برآیند دیالکتیکی راه‌ها و اهداف مشترک و جمعی‌ای که در زندگی گروهی مردم رخ می‌دهد بروز می‌کند. این کنش پیوسته، به همان میزانی که یک ساخت اجتماعی است، زیرا گوهر آن راه‌ها و اهداف جمعی مردم است، اما بافاعلیت و عاملیت کنشگران در تفسیری مشترک از واقعیت به انجام می‌رسد، و به واقعیت اجتماعی سرسختی می‌انجامد که، همیشه در فرایندی از چارچوبی جمعی، تعیین‌کننده‌ی هویت و خود اجتماعی گروه است. این واقعیت، بنابراین، همیشه نشانگر دو روی از یک سکه است: یکی نشان‌دهنده‌ی یگانگی ساخت اجتماعی سرسخت و کنش‌های جمعی یا پیوسته، یا یگانگی عاملیت و ساختار است و دوم نشانگر چارچوبی

تعیین‌کننده، شکل‌دهنده، فشارآورنده و تکرارشونده بر تفسیر و نگاه آدمی است، که در موقعیت نظام تقسیم اجتماعی کار در سلسله مراتب قدرت و ثروت، و در ارتباط با شیوه‌ی تولیدی در هر دوران تاریخی جامعه کار می‌کند. اما هرچقدر که ساختار واقعیت اجتماعی سرسخت و یا واقعیت چارچوب موقعیت‌های سیستمی و تاریخی محکم و تعیین‌کننده هستند، بیشتر و بیشتر از آن، این نکته قابل اهمیت است که این ساخت و چارچوب، برآیند تفسیر، تصمیم و کنش جمعی اعضای یک گروه است، به این معنا که در صورت تفسیر، تصمیم و کنش جمعی افراد، همین ساخت جامعه‌ای دچار شکستگی اجتماعی، تغییر اجتماعی و بازسازی ساخت و چارچوبی تازه می‌شود. برای مثال، این دانشجویان می‌هستند که هر روز با آمدن به کلاس من، ساخت و چارچوب کلاس مرا دوباره می‌سازند، سی‌برسازی می‌کنند، و یا این مردم لیبی یا مصر بودند که هر روز با تکرار الگوی هم‌گامی زندگی جمعی خود، واقعیت ساختاری و چارچوب زندگی جامعه‌ی خود را اهداف می‌ساختند، یعنی برسازی می‌کردند. اما همین دانشجویان می‌توانند یک روز، با راه‌ها و اهداف مشترک، یعنی به تعطیل کشاندن کلاس من، و یا مردم مصر یا رفتن به میدان تحریر در شهر قاهره، و با راه‌ها و اهداف مشترک و جمعی خاصی، یعنی تغییر رژیم سیاسی مصر، دست به تظاهرات زده و در آن میدان بست‌نشینی کنند. این هر دو کنش پیوسته، تکرار چارچوب کنش پیوسته، یا تغییر چارچوب کنش پیوسته، هر دو نتیجه‌ی کنش جمعی مردم، یا کنش پیوسته، در یک کلاس یا یک ملت است، که بلومر آن را با اصطلاح «برسازی کنش جمعی»^۱ یا «برکنش‌سازی جمعی»^۲ می‌نامد. بنابراین، کنش پیوسته همیشه یک برسازی کنش جمعی است، یعنی بازسازی تکراری چارچوب واقعیت اجتماعی، بازسازی چارچوب واقعیت اجتماعی، در قلمرو «واحد‌های کنشگری»^۳ که شامل گروه‌های دوفره، گروه‌های سازمان‌یافته‌ی جمعی، گروه‌های قومی، نژادی، ملی، منطقه‌ای و یا میان‌ملتی، با تمام قواعدی که پس از این شرح خواهم داد، وجود دارد. برسازی کنش جمعی یعنی کنشی که ضمن ساخت‌سازی اجتماعی واقعیت، زیر تأثیر و تعیین چارچوب

^۱ Act constructing^۲ Ach construction^۳ Acting Units

ساختاری آن واقعیت قرار دارد، رابطه‌ای که تنها با گوهر ارتباطی دیالکتیک چنداسلوبی فهمیده می‌شود، و نه منطق قیاسی ارسطویی.

۲- کنش پیوسته به عنوان واقعیتهای نمادی

کنش پیوسته، به شیوه‌ی فهم جامعه‌شناسان متعارف در مدرنیته‌ی میانی، البته یک سازمان است، اما به دلیل گوهر هستی‌شناختی این پارادایم، این سازمان اجتماعی از ساختی ثابت به معنای منطق ارسطویی آن برخوردار نیست. واقعیت از نگاه این پارادایم، به آره با وجه به نسبت مدرنیته‌ی درگذار، واقعیتهای ساختاری، اما با گوهر فرایندی دیالکتیکی است. در این نگاه همه چیز فرایندی و دیالکتیکی است، به معنای چنداسلوبی آن. و تنها نمادها با معانی حساس خود هستند که امکان ارتباط سازمانی را فراهم می‌کنند. بنابراین، مفاهیم نمادی به نسبت یک سازمان جغرافیایی، می‌توانند مانند یک شهر، روستا و در یک سازمان تاریخی، مانند گردهمایی مردم در پشت چراغ راهنما و یا ترافیک مردم در میدان تحریر مصر برای تغییر سرنوشت تاریخی یک مملکت، یا در ساختار سازمانی مافیایی و یا فراموشخانه‌ای، یا ساختار سازمانی اتحادیه‌ای و سندیکایی یا درگیری به غلظت برسد؛ می‌توانند به دیرپایی یک سنت دیرینه‌ی هزارساله باشند، یا به تندگی سازمان مذهبی لباس و صورت و موی مردم، بنابراین کنش پیوسته، می‌تواند میان کنش‌گرانی که از نمادهای مشترکی برای راه‌ها و اهداف مشترک در یک منطقه‌ی خاص جغرافیایی رخ می‌دهد به وجود آید، مانند کنش‌گران در یک مسجد روستایی، یا اعضای حزب جمع‌ری‌خواه در کنگره‌ی حزبی، و یا میان اعضای یک شبکه‌ی اینترنتی، یا یک گروه ماهواره‌ای یا تان گفتگوی تلفنی. به این معنا، جامعه همیشه ساختار و واقعیتهای جامعه‌ای دارد، اما نه الزماً انتاری همیشه جغرافیایی، بلکه الزماً همیشه نمادی. به دیگر سخن، هر واقعیت اجتماعی پیش از آن که جغرافیایی و یا تاریخی باشد، که باید هم تاریخی و هم جغرافیایی باشد، اما بیش از هر ویژگی مهمی، هر واقعیت اجتماعی، نمادی است، نمادی، یعنی گرد آمدن افراد پیرامون معانی مشترک و جمعی، اما در ظرف زمانی تاریخی و یا ظرف مکانی جغرافیایی.